



انديشكده فرهنگ و توسعه

معرفی کتاب



تحقيق، توسعه و نوآوری در صنايع خلاق بازتعريف درك ما از اقتصاد خلاق

روكساندرا لويو، مارلن كوموروسكى، جاستين لوئيس، ماته ميكلوس فودور | انتشارات راتلج | ۲۰۲۵



چکیده:

اثربخشی تحقیق و توسعه در صنایع خلاق چگونه است و چگونه می‌تواند به نوآوری موفق منجر شود؟ این کتاب پاسخی به این پرسش است.

با تکیه بر پژوهش‌های مبتنی بر مکان در حوزه صنایع خلاق، این کتاب بر شواهد تجربی حاصل از بخش رسانه تمرکز دارد و در عین حال طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های خلاقانه، از گردشگری دیجیتال تا رقص، را در بر می‌گیرد. با بهره‌گیری از داده‌های تجربی منحصربه‌فرد برگرفته از صنایع خلاق ولز، نویسندگان مجموعه‌ای از مسیرها را برای کسب‌وکارهای خلاق ترسیم می‌کنند. در این راستا، کتاب چارچوب‌های نوینی برای ارزیابی رویه‌های نوآورانه ارائه می‌دهد و گزینه‌هایی برای تأمین مالی نهادی هدفمند را برجسته می‌سازد.

این کتاب کوتاه‌فرم، با انتقال یافته‌های پژوهشی، پژوهشگران، سیاست‌گذاران و متخصصان اندیشمند را یاری می‌دهد تا دریابند چگونه می‌توان راهبردهای اثربخشی برای بخش خلاق طراحی و اجرا کرد.



فصل ۱: ارزش فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی صنایع خلاق:

فصل اول با مروری بر تاریخچه سیاست‌گذاری صنایع خلاق آغاز می‌شود و نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ در نیمه اول قرن بیستم به صنعت تبدیل شد. نویسنده از مکتب فرانکفورت و انتقاد آدورنو و هورکهایمر از «صنعت فرهنگ» آغاز می‌کند که فرهنگ را در چنگال منطق بازار می‌دیدند. این دیدگاه منفی در مقابل نگاه امیدوارانه‌تر والتر بنیامین قرار می‌گیرد که پتانسیل دموکراتیک فرهنگ توده‌ای را می‌ستود. لوییس سپس نشان می‌دهد که چگونه از دهه ۱۹۸۰ با تلاش شورای بزرگ لندن و انتشار گزارش Creative Nation استرالیا در ۱۹۹۴، این نگاه کم‌کم به سمت شناخت ارزش اقتصادی صنایع خلاق چرخش کرد. این مسیر به اصلاحات دولت کارگری بریتانیا در ۱۹۹۷ و تأسیس وزارت فرهنگ، رسانه و ورزش (DCMS) انجامید که نقطه عطفی در به رسمیت شناختن صنایع خلاق به عنوان یک موتور اقتصادی بود. آثار جان هاوکینز درباره اقتصاد خلاق و ریچارد فلوریدا درباره طبقه خلاق نیز در این دوران، خلاقیت را به قلب اقتصادهای قرن بیست‌ویکم انتقال دادند.

نویسنده پس از این مرور تاریخی، به چالش‌های جدی‌ای که رویکرد اقتصادمحور به صنایع خلاق ایجاد کرده می‌پردازد. فیلیپ اشلزینگر استدلال می‌کند که این رویکرد فرهنگ را همواره در مرتبه‌ای پایین‌تر از منطق اقتصادی قرار می‌دهد. لوییس همچنین به کتاب جاستین اوکانر، «فرهنگ یک صنعت نیست»، اشاره می‌کند که خواستار احیای ارزش‌های فرهنگی در برابر منطق بازار است. در همین حال، رشد شهرهای خلاق و اقتصاد ناملموس نه تنها نابرابری را کاهش نداده، بلکه در مواردی تشدید کرده است. صنایع خلاق به شدت به نیروی کار فریلنس وابسته‌اند و اقتصاد گیگ با بی‌ثباتی شغلی گسترده، به ویژه در سطوح ابتدایی استخدام، همراه است. با این حال، لوییس استدلال می‌کند که پاسخ صحیح نه رد کردن چرخش اقتصادی، بلکه بازاندیشی در آن است. به جای رویکرد نئولیبرال که هدف سرمایه‌گذاری عمومی را صرفاً افزایش سود خصوصی می‌داند، می‌توان از رویکردهای اقتصادی دیگری بهره برد که استراتژی‌های اقتصادی را در خدمت نتایج اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی مثبت قرار می‌دهند.

بخش پایانی این فصل به معرفی برنامه Clwstwr به عنوان بستر تجربی اصلی کتاب می‌پردازد. ولز به عنوان یکی از چهار کشور مستقل بریتانیا، نمونه‌ای از بسیاری از مناطق اروپایی پست‌صنعتی است که صنایع خلاق به تدریج در آن‌ها جای صنایع معدنی و تولیدی را گرفته‌اند. Clwstwr که در ولزی به معنای خوشه است، در قالب برنامه CICP دولت بریتانیا با بودجه ۵.۳ میلیون پوند از AHRC و ۲.۶ میلیون پوند اضافی از دولت ولز تأمین مالی شد. این برنامه در طول سه سال، نه دوره تأمین مالی را اجرا کرد و مجموعاً ۳.۴۲ میلیون پوند مستقیم به ۸۵ شرکت خلاق در ۱۱۸ پروژه اختصاص داد. Clwstwr از مدل چهارگوشه نوآوری بهره می‌برد که تعامل میان دانشگاه، صنعت، دولت و جامعه مدنی را





برمی‌سازد. اهداف این برنامه سه‌گانه بودند: رشد اقتصادی پایدار، نوآوری مفید اجتماعی و زیست‌محیطی، و توانمندسازی جوامع محلی برای روایت داستان‌های خود. داده‌های این برنامه ستون فقرات تجربی کل کتاب را تشکیل می‌دهند.

فصل ۲: بازاریابی در R&D در صنایع خلاق:

فصل دوم از این نقطه آغاز می‌کند که علی‌رغم توجه روزافزون به R&D از منظر علمی، صنعتی و سیاستی، درک فرآیندهای R&D درون صنایع خلاق همچنان محدود است. مشکل اصلی دوگانه است: از یک سو، تعاریف R&D که توسط دولت‌ها و نهادهای تأمین مالی پذیرفته و منتشر می‌شوند عمدتاً بیرون از صنایع خلاق شکل گرفته‌اند؛ از سوی دیگر، پیچیدگی فرآیندهای R&D در صنایع خلاق به گونه‌ای است که در چارچوب‌های علوم پایه و مهندسی نمی‌گنجد. معتبرترین تعریف بین‌المللی R&D، یعنی راهنمای فراسکاتی سازمان OECD، اگرچه در نسخه ۲۰۱۵ خود تلاش کرده حوزه‌هایی مانند فرهنگ و جامعه را نیز در بر گیرد، اما عرف‌ها، رویه‌ها و پیش‌فرض‌های خوشه‌بندی‌شده حول این تعاریف همچنان به شدت تحت سلطه نمونه‌های فناوری و علم قرار دارند. بر اساس پیمایش R&D در صنایع خلاق بریتانیا (۲۰۲۰)، اکثریت کسب‌وکارهای خلاق (۵۵٪) از تعریف فراسکاتی استفاده می‌کنند، در حالی که نزدیک به یک‌سوم (۳۱٪) نه از این تعریف و نه از تعریف اعتبار مالیاتی استفاده می‌کنند، که نشان‌دهنده نیاز به تعریفی است که ماهیت فعالیت‌های صنایع خلاق را بهتر منعکس کند.

لویو با تکیه بر مصاحبه‌های عمیق با ۶۸ کسب‌وکار و فریلنسر که توسط Clwstwr حمایت شدند، سه بُعد اصلی از ارزش R&D را بررسی می‌کند: نوآوری فرآیندی، اثربخشی زمانی و آمادگی برای بازار. نتایج چشمگیر است: ۹۳٪ از پاسخ‌دهندگان R&D را ارزش سرمایه‌گذاری زمانی و منابع دانستند. در مورد آمادگی بازار، بیش از نیمی از شرکت‌ها به سطحی از پیشرفت رسیدند که از ابتدا انتظار داشتند و تنها ۲۱٪ از پاسخ‌دهندگان نتوانستند به سطح مورد انتظار آمادگی بازار برسند که برای یک ابتکار بسیار آزمایشی نرخ شکست پایینی است. از تحلیل کیفی مصاحبه‌ها، لویو هفت ویژگی متمایز R&D در صنایع خلاق را شناسایی می‌کند که به دو دسته تقسیم می‌شوند: ویژگی‌های اصلی که به فراوانی شناسایی شدند شامل فرآیند تکراری، عدم قطعیت و پیچیدگی، یادگیری مهارت‌های جدید، عملی بودن و انعطاف‌پذیری هستند؛ و ویژگی‌های ثانویه که کمتر شناسایی شدند شامل پایان‌باز بودن و دروازه‌ای به امکانات جدید هستند.

هر یک از این هفت ویژگی به شکل‌گیری درکی متفاوت از R&D در صنایع خلاق کمک می‌کند. فرآیند تکراری به جای پیشرفت خطی، به گام‌های کوچک و آزمایشی اشاره دارد؛ همان‌طور که شرکت Bombastic در توصیف مسیر خود در طول پاندمی نشان داد، توانایی تغییر جهت پروژه پس از آشکار





شدن اطلاعات جدید، بخشی ذاتی از فرآیند است. عدم قطعیت و پیچیدگی نیز چالش اجتناب‌ناپذیر R&D خلاق است، اگرچه بسیاری از شرکت‌ها مانند Edge21 این عدم قطعیت را به عنوان عاملی هیجان‌انگیز تجربه کردند. انعطاف‌پذیری و پایان‌باز بودن، که در تضاد با کارهای تولیدی معمول قرار دارند، برای بسیاری از شرکت‌ها آزادبخش بودند. بویژه ویژگی «دروازه‌ای به امکانات جدید» نشان می‌دهد که R&D اغلب به جاهایی می‌رسد که از ابتدا پیش‌بینی نمی‌شدند، مانند تجربه Democracy Box که از طریق R&D پلی میان بخش هنر و دموکراسی ساخت. این یافته‌ها در مجموع نشان می‌دهند که مدل‌های حمایتی برای R&D در صنایع خلاق باید از ماهیت تکراری، انعطاف‌پذیر و کشف‌محور این فرآیندها حمایت کنند، نه آن‌ها را در قالب‌های خطی و سنجش‌پذیر محدود سازند.

فصل ۳: شناسایی نوآوری؛ گونه‌شناسی جدید برای صنایع خلاق:

فصل سوم با این پرسش بنیادین آغاز می‌شود که چرا به تایپولوژی جدیدی از نوآوری نیاز داریم. تعریف OECD از نوآوری در راهنمای اسلو، که آن را محصول یا فرآیندی جدید یا بهبودیافته می‌داند که به طور قابل‌توجهی با محصولات قبلی متفاوت بوده و در دسترس کاربران بالقوه قرار گرفته باشد، با دشواری‌های عملی در صنایع خلاق مواجه است. کومورووسکی چهار مثال ارائه می‌دهد که نشان می‌دهند این تعریف نمی‌تواند طیف کامل نوآوری در صنایع خلاق را بپوشاند: گروه نت‌آوری که یک اثر نمایشی را در طول چندین فصل پیوسته بازآفرینی می‌کند؛ تجربه واقعیت مجازی که نوآوری آن به اندازه روایی است که فناوری؛ توسعه‌دهنده بازی که ترکیب جدیدی از سرگرمی و آموزش درباره تغییر آب‌وهوا می‌آفریند؛ و فرمت‌های جدید تلویزیونی که می‌توانند در سراسر جهان بازسازی شوند. علاوه بر این، کومورووسکی پنج مشکل اصلی تایپولوژی‌های موجود را برمی‌شمارد: تأکید بیش از حد بر مفهوم خطی از نوآوری؛ نگاه صرف از منظر پیشرفت فناوری؛ زبان تخصصی STEM که مانع دسترسی صنایع خلاق است؛ تمرکز بر خروجی‌های کمی سنجی‌پذیر که ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی را نادیده می‌گیرد؛ و ناتوانی در پوشش دانش ضمنی و ابعاد تجربی خلاقیت.



تایپولوژی جدید بر اساس تحلیل کیفی مصاحبه‌ها با ۶۸ کسب‌وکار و فریلنسر حمایت‌شده توسط Clwstwr ساخته شده است. این تایپولوژی از دو محور کلیدی تشکیل می‌شود: محور اول، درجه جهت‌گیری از پیش تعریف‌شده یا تمرکز R&D را توصیف می‌کند که از فرآیند بسیار متمرکز و هدف‌محور تا فرآیند باز و اکتشافی‌تر امتداد می‌یابد؛ محور دوم، درجه یادگیری در طول فرآیند R&D را از تصفیه دانش موجود برای حل مسائل مشخص تا کسب دانش جدید با پتانسیل باز کردن امکانات کاملاً جدید اندازه می‌گیرد. تقاطع این دو محور چهار نوع متمایز نوآوری را می‌آفریند: نوآوری تکنوکراتیک که ساختارمندترین شکل نوآوری در صنایع خلاق است و هدف اصلی آن تصفیه دانش موجود برای حل



مسائل از پیش تعریف شده است، مثل پروژه FIELDWORK که به دنبال یک پلتفرم دیجیتال برای فروش آثار هنری بود. نوآوری تدریجی که رویکرد R&D ساختارمندی دارد اما درجاتی از کاوش را نیز در بر می‌گیرد، مانند پروژه AMPLYFI که هوش مصنوعی را در زمینه روزنامه‌نگاری به کار گرفت. نوآوری مفهوم‌پردازانه که به رویکرد بازتر و اکتشافی‌تری در R&D مبادرت می‌ورزد، مانند پروژه Film Hub Wales. و نوآوری مخرب که با سطوح بالای عدم قطعیت و تعهد به یادگیری اکتشافی مشخص می‌شود، مانند پروژه Monnow Media که با ساختن «آکوردئون روایی» جدیدی در صنعت روزنامه‌نگاری انقلابی به پا کرد.

این چارچوب برای سه دسته از ذی‌نفعان اهمیت عملی دارد. کسب‌وکارهای خلاق می‌توانند از آن برای ارزیابی نوع نوآوری مطلوب خود استفاده کنند و تصمیماتی آگاهانه درباره تخصیص منابع و استراتژی‌های همکاری بگیرند؛ شرکتی که برای نوآوری تکنوکراتیک تلاش می‌کند ممکن است فرصت‌هایی برای نوآوری باز بیابد تا بازخورد کاربران را در بر گیرد. پژوهشگران می‌توانند از این چارچوب برای تعمیق درک خود از نوآوری در صنایع خلاق و انجام پژوهش‌های تطبیقی استفاده کنند. سیاست‌گذاران نیز می‌توانند از آن برای طراحی مکانیزم‌های حمایتی هدفمندتر بهره ببرند. آنچه این تایپولوژی را از چارچوب‌های سنتی متمایز می‌کند تأکید آن بر فرآیند R&D به جای پیامد نوآوری است، به گونه‌ای که می‌تواند روی طیف وسیع‌تری از فعالیت‌های خلاقانه اعمال شود. زبان به کاررفته در این تایپولوژی مستقیماً از پژوهش‌ها و مطالعات موردی صنایع خلاق برخاسته و از این رو برای ذی‌نفعان این صنعت بسیار قابل فهم‌تر است.

فصل ۴: حمایت از R,D&A در صنایع خلاق:

فصل چهارم با طرح این سؤال عملی آغاز می‌شود که بهینه‌ترین سطح و زمان‌بندی حمایت از پروژه‌های R,D&A چیست. نویسندگان ابتدا یک مرور ادبیات جامع از پژوهش‌های موجود درباره اثربخشی تامین مالی عمومی برای R&D ارائه می‌دهند. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که تامین مالی عمومی در پر کردن «دره مرگ» بین مراحل اولیه توسعه و آمادگی برای بازار نقش حیاتی داشته است. برنامه‌هایی مانند SBIR در ایالات متحده یا Horizon 2020 اتحادیه اروپا نمونه‌های موفقی از این نقش هستند. اما چالش‌هایی نیز وجود دارند: ناکارایی بوروکراتیک، عدم تضمین پایداری بلندمدت، و مشکل انتخاب معیارهای مناسب برای سنجش. چارچوب نظری مورد استفاده در این فصل پنج نظریه اصلی را در بر می‌گیرد: نظریه کالای عمومی و شکست بازار؛ نظریه منبع‌محور؛ نظریه یادگیری سازمانی؛ نظریه ذی‌نفعان؛ و نظریه رفتار برنامه‌ریزی شده. این چارچوب سه فرضیه قابل‌آزمون تولید می‌کند: بهینه‌سازی تعامل با تیم‌های پشتیبانی می‌تواند نتایج پروژه را به حداکثر برساند؛ دستیابی به نقاط عطف اولیه





رضایت‌مندی و کنترل ادراکی را بهبود می‌بخشد؛ و نقاط عطف زودهنگام و انتظارات مرتبط با آن‌ها تأثیر مخربی بر فرآیند R&D دارند.

نویسندگان با استفاده از دو مجموعه داده از ۶۸ پروژه حمایت‌شده توسط Clwstwr، که به صورت ارزیابی‌های پس از پروژه و مصاحبه‌های عمیق جمع‌آوری شدند، مسیر معمول R&D در صنایع خلاق را ترسیم می‌کنند. بر اساس این داده‌ها، یک سفر R&D معمول با انتظارات بالا آغاز می‌شود، در میانه راه افتی را تجربه می‌کند، اما در پایان به نتایجی دست می‌یابد که از انتظارات اولیه فراتر می‌رود. تجربه پروژه Lewnah که هدف آن توسعه یک برنامه خبری جذاب برای کودکان بود این مسیر را به خوبی نشان می‌دهد. در مورد سطح بهینه حمایت، رگرسیون OLS نشان می‌دهد که رابطه میان تعداد جلسات حمایتی و رضایت پروژه غیرمونوتونیک است، یعنی یک نقطه بهینه وجود دارد. پروژه‌هایی که در سطح متوسطی از تعامل قرار داشتند، بیشترین رضایت را گزارش کردند، در حالی که هم تعامل بسیار کم و هم تعامل بسیار زیاد با رضایت پایین‌تری همراه بودند. این اصل «گلدیلکس» نه زیاد و نه کم بلکه درست مناسب توسط تجربه پروژه‌های مختلف تأیید شد؛ مثلاً مدیر Aomame توصیف کرد که چطور «وقتی به مشاوره نیاز داشتیم آن را دریافت کردم».

یافته دوم فصل به اهمیت زمان‌بندی مناسب نقاط عطف می‌پردازد. تحلیل رگرسیون نشان می‌دهد که تنها دو رگرسیون از نظر آماری معنادار بودند: دستیابی به یک نقطه عطف اضافی در ربع اول پروژه رضایت را در پایان به طور متوسط ۴٪ کاهش می‌دهد، در حالی که دستیابی به یک نقطه عطف اضافی در ربع دوم رضایت را ۳٪ افزایش می‌دهد. این یافته از نظریه یادگیری سازمانی حمایت می‌کند: دستیابی خیلی زود به نقاط عطف ممکن است فرآیند یادگیری تکراری را مختل کند. پروژه‌های موفقی مانند Goggleminds و Democracy Box نشان می‌دهند که ضربه خوردن در مرحله اولیه و حل و فصل تدریجی مشکلات، در نهایت منجر به موفقیت می‌شود. از این یافته‌ها سه پیامد کلیدی برای سیاست‌گذاری برنامه‌های R&D استخراج می‌شود: برنامه‌های حمایتی باید از رویکرد «حمایت هوشمند» استفاده کنند که راهنمایی و بازخورد می‌دهد اما خودمختاری پروژه‌ها را حفظ می‌کند؛ تامین مالی مبتنی بر سنج‌های کوتاه‌مدت اقتصادی به نتایج کمتری می‌انجامد؛ و برنامه‌های حمایتی باید شامل تامین مالی پیگیری، منتورشیپ مداوم و فرصت‌های شبکه‌سازی پایدار باشند تا از مرحله حمایت عمومی به استقلال مالی گذار کنند.

نتیجه‌گیری: نقشه راهی برای R,D&A موفق در صنایع خلاق:

نتیجه‌گیری کتاب چهار توصیه اساسی را به عنوان نقشه راهی برای R,D&A موفق در صنایع خلاق ارائه می‌دهد. رکن اول، تحول معرفتی است: نیاز به تغییری عمیق در درک ما از نحوه خلق ارزش در اقتصاد





خلاق وجود دارد تا مدلی از نوآوری شکل گیرد که در آن اهداف اقتصادی با ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی همسو شوند نه در تضاد با آن‌ها. رکن دوم، توسعه مدل مفهومی گسترش‌یافته‌ای از انواع و فرآیندهای R&D است که از پایین به بالا، از طریق ایده‌های خود کسب‌وکارهای خلاق درباره معنای R&D مؤثر در بخششان، شکل گرفته باشد. این مدل باید مدل‌های موجود مانند راهنمای فراسکاتی را با عمیق‌تر کردن درک ما از این مفهوم در سطوح نظری و عملی توسعه دهد تا آن را از سایر بخش‌ها متمایز سازد. رکن سوم، مدلی برای طبقه‌بندی تایپولوژی‌های نوآوری مبتنی بر R&D است که فرآیند کلی نوآوری را در صنایع خلاق شفاف‌تر می‌کند و از کثرت مسیرها و مکانیزم‌های منتهی به نوآوری پرده برمی‌دارد. رکن چهارم، طراحی طرح‌های تامین مالی فراگیرتر و انعطاف‌پذیرتری است که در بستر یک اکوسیستم حمایتی عمل کنند و برای بخشی که عمدتاً از کسب‌وکارهای کوچک و فریلنسرها تشکیل شده با ظرفیت محدود برای R&D مناسب باشند.

نویسندگان در پایان یادآوری می‌کنند که این کتاب یکی از اولین تلاش‌های منظم با استفاده از روش‌های کمی و کیفی برای پرداختن به حوزه R,D&I در صنایع خلاق است. نتایج برنامه Clwstwr قانع‌کننده است: ۹۳٪ از کسب‌وکارها R&D را ارزش سرمایه‌گذاری دانستند و بیش از یک سوم آن‌ها به سطوح بالاتر آمادگی خروجی رسیدند. این به رغم سطح نسبتاً متواضعانه سرمایه‌گذاری و بازه‌های زمانی محدود بود. مهم‌تر از آن، پروژه‌هایی که با اکوسیستم حمایتی Clwstwr تعامل داشتند به احتمال بیشتری نتایج موفق گزارش کردند تا آنهایی که این کار را نکردند، اگرچه وابستگی بیش از حد می‌توانست نتیجه معکوس داشته باشد. با پیشرفت فعالیت R&D در صنایع خلاق، نیاز روزافزونی به استراتژی‌ها، تکنیک‌ها و ابزارهای پیچیده‌تر برای توجیه سرمایه‌گذاری عمومی و اثربخشی آن وجود خواهد داشت. این پژوهش گام مهمی در این مسیر برمی‌دارد و چارچوب‌ها، مدل‌ها و ابزارهایی که در این کتاب توسعه یافته‌اند به مثابه نقشه راهی منسجم عمل می‌کنند که از طریق آن می‌توان تصور کرد R,D&I موفق چگونه می‌تواند در صنایع خلاق کار کند و ارزش واقعی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خلق کند.

جمع‌بندی سیاستی:

این کتاب نشان می‌دهد که صنایع خلاق برای ورود به فضای R,D&I به بازتعریف بنیادین چارچوب‌های سیاستی نیاز دارند؛ نه صرفاً تخصیص بودجه بیشتر، بلکه طراحی مجدد کل منطق حمایتی به گونه‌ای که با ماهیت کوچک‌مقیاس، تکراری، و ارزش‌محور این بخش همخوانی داشته باشد.

یافته‌های سیاستی:

۱- جایگزینی زبان STEM با زبان بومی صنایع خلاق در قوانین و فرم‌های تامین مالی:





اصطلاحات تخصصی راهنمای فراسکاتی و معیارهای TRL برای اکثر کسب‌وکارهای خلاق بیگانه و بازدارنده است؛ سیاست‌گذاران باید معادل‌های قابل فهم‌تری مانند «سطوح آمادگی خروجی» طراحی کنند.

۲- طراحی اکوسیستم حمایتی به جای اعطای کمک‌هزینه صرف:

شواهد نشان می‌دهد پروژه‌هایی که به شبکه آموزش، منتورشیپ و رویدادهای شبکه‌سازی دسترسی داشتند موفق‌تر بودند؛ صرف تامین مالی بدون پشتیبانی همه‌جانبه اثربخشی محدودی دارد.

۳- تعریف معیارهای سنجش سه‌گانه: اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی:

ارزیابی موفقیت پروژه‌های R,D&I در صنایع خلاق تنها با شاخص‌های اقتصادی مانند درآمد و صادرات ناقص است؛ باید معیارهای ارزش فرهنگی و اجتماعی نیز به صورت برابر در معیارهای تخصیص بودجه وزن داشته باشند.

۴- اجرای اصل «حمایت هوشمند» با تعامل متوسط و هدفمند:

داده‌ها نشان می‌دهند هم کم‌تعاملی و هم بیش‌تعاملی با تیم پشتیبان به نتایج ضعیف‌تر منجر می‌شود؛ برنامه‌های حمایتی باید تعامل خود را بر اساس نیاز واقعی پروژه تنظیم کنند نه بر اساس پروتکل‌های ثابت.

۵- اولویت دادن به تنوع و فراگیری در فرآیند انتخاب متقاضیان:

طرح‌های تامین مالی باز به طور ساختاری به نفع کسانی است که از قبل مهارت درخواست‌نویسی دارند؛ سیاست‌گذاران باید مسیرهای دسترسی ویژه برای گروه‌های کم‌نماینده مانند زنان، اقلیت‌های قومی و فریلنسرها طراحی کنند.

۶- طراحی تامین مالی چندمرحله‌ای با پشتیبانی پس از پروژه:

پروژه‌هایی که پس از پایان تامین مالی اولیه بدون پشتیبانی رها می‌شوند به ندرت به استقلال مالی پایدار می‌رسند؛ برنامه‌های R,D&I باید شامل تامین مالی پیگیری، منتورشیپ مداوم و فرصت‌های شبکه‌سازی بلندمدت باشند.

نقاط قوت کتاب:

۱- چارچوب نظری نوآورانه برای بازتعریف R&D در صنایع خلاق:





بزرگ‌ترین دستاورد کتاب این است که مدل‌های سنتی تحقیق و توسعه را که برای بخش‌های STEM طراحی شده‌اند به چالش می‌کشد. فصل دوم (لوپو) و فصل سوم (کومورووسکی) با ارائه یک تایپولوژی جدید از نوآوری، برای اولین بار زبانی مشترک و قابل‌استفاده به سیاست‌گذاران، پژوهشگران و متخصصان حوزه خلاقیت می‌دهند. این کار نظری قابل توجه است چرا که نوآوری در صنایع خلاق شامل ابعادی مانند نوآوری زیبایی‌شناختی و بازتفسیر فرهنگی است که مدل‌های خطی سنتی قادر به سنجش آن نیستند.

۲- پشتوانه تجربی منحصربه‌فرد از ولز:

برخلاف بسیاری از آثار نظری در این حوزه، کتاب بر داده‌های تجربی واقعی استوار است. تجربه پروژه‌های Clwstwr و Media Cymru در ولز، به عنوان یک آزمایشگاه زنده منطقه‌ای، به نویسندگان اجازه داده است که مسیرهای عملی و واقع‌گرایانه‌ای برای کسب‌وکارهای خلاق ترسیم کنند. این نوع داده محلی و عمیق در ادبیات این حوزه کمیاب است.

۳- پیوند میان ارزش فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی:

فصل اول (لوییس) با دقت نشان می‌دهد که صنایع خلاق را نمی‌توان صرفاً با معیارهای اقتصادی سنجید. این رویکرد سه‌بعدی، یعنی دیدن هم‌زمان ارزش فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، یکی از نقاط تمایز جدی این کتاب نسبت به ادبیات اقتصادمحور رایج است و چارچوبی جامع‌تر برای سیاست‌گذاری فراهم می‌کند.

۴. جهت‌گیری سیاستی کاربردی با نقشه راه نهایی:

فصل چهارم (فودور) و نتیجه‌گیری کتاب از سطح نظری فراتر می‌روند و گزینه‌های تأمین مالی نهادی هدفمند را بررسی می‌کنند. ارائه یک نقشه راه مشخص در فصل پایانی، این کتاب را از آثار صرفاً توصیفی متمایز می‌کند و آن را به ابزاری قابل استفاده برای سیاست‌گذاران واقعی تبدیل می‌نماید.

نقدهای اصلی کتاب:

۱- محدودیت جغرافیایی جدی: آیا تجربه ولز قابل تعمیم است؟

عمیق‌ترین نقد ساختاری کتاب این است که تمام داده‌های تجربی آن از یک منطقه کوچک و خاص، یعنی ولز، استخراج شده‌اند. ولز از نظر اندازه، ساختار سیاسی، زبان، و اکوسیستم صنعتی ویژگی‌های





منحصربه‌فردی دارد که تعمیم نتایج آن به کشورهای با اقتصاد خلاق بزرگ‌تر، متنوع‌تر یا کمتر توسعه‌یافته را با تردید روبرو می‌کند. کتاب به این محدودیت به اندازه کافی نمی‌پردازد.

۲- غیبت صداهای متنوع: کجا هستند کارگران خلاق؟:

علی‌رغم ادعای پوشش طیف گسترده‌ای از رقص تا گردشگری دیجیتال، کتاب عمدتاً از دیدگاه نهادی و سیاستی نوشته شده است. صدای مستقیم هنرمندان مستقل، فریلنسرها و کارگران خلاق پیشرو در کتاب کم‌رنگ است؛ در حالی که بیشترین تأثیر سیاست‌های R&D بر همین گروه‌هاست. این خلأ، جامعیت تحلیل را محدود می‌کند.

۳- تایپولوژی نوآوری: جذاب اما هنوز آزمون‌نشده:

فصل سوم کومورووسکی یک تایپولوژی جدید برای شناسایی نوآوری در صنایع خلاق ارائه می‌دهد که از نظر نظری ارزشمند است؛ اما چون تازه معرفی شده و تنها در یک بستر منطقه‌ای آزموده شده، هنوز از اعتبارسنجی بین‌المللی، مقایسه‌ای و طولانی‌مدت بهره‌مند نشده است. خطر این است که این چارچوب پیش از اثبات کافی به عنوان مرجع سیاستی به کار گرفته شود.

۴- کم‌توجهی به بی‌عدالتی‌های ساختاری درون صنایع خلاق:

کتاب در تحلیل موانع دسترسی به R&D برای گروه‌های حاشیه‌ای، از جمله اقلیت‌های قومی، زنان خلاق، و کارگران کم‌درآمد، عمق کافی ندارد. همان‌طور که پژوهش‌های موجود نشان داده‌اند، طرح‌های تأمین مالی باز معمولاً به نفع کسانی است که از قبل منابع و مهارت درخواست‌نویسی دارند. این بعد انتقادی در کتاب کم‌رنگ مانده است.





انديشكده فرهنگ و توسعه

باشگاه كتاب فرتو